

فلسفه یازدهم

« انسان ، موجود اخلاق گرا »

مقدمه

- ۱- وجه تمایز انسان از سایر موجودات ← انسان با مفهوم «اخلاق» آشناست و می تواند خوب و بد اخلاقی را درک کند.
- ۲- برخی متفکران انسان را این گونه تعریف کرده اند: «انسان موجودی است اخلاقی که حسن و قبح را درک می کند و کارهایی براساس این درک انجام می دهد.»

فعل طبیعی و فعل اخلاقی

- ۱- کارهای انسان را به طور کلی می توان به دو دسته تقسیم کرد:
کارهایی که انسان آن ها را برای رفع نیازهای خود انجام می دهد؛ از قبیل خرید، کار، خواب و استراحت، آشپزی و ورزش و تفریح. این قبیل کارها را که به طور عادی برای رفع نیازهای طبیعی انجام می شود «فعل طبیعی» می نامند.
دسته دیگر کارهایی هستند که مورد ستایش و تحسین یا خدمت و سرزنش واقع می شوند؛ مانند احسان، کمک به دیگران، ایثار و فداکاری و مبارزه با ظلم. این دسته کارها را «فعل اخلاقی» می گویند.
- ۲- یکی از مسائلی که توجه فلاسفه را به خود جلب کرده است فعل اخلاقی و فعل طبیعی است.
- ۳- کتاب فلسفه اخلاق ← مرتضی مطهری

برخی دیدگاه ها در معیار فعل اخلاقی

افلاطون

از نظر افلاطون:

- فعل اخلاقی با سعادت و نیک بختی حقیقی آدمی رابطه دارد. ← فعل اخلاقی اگر در جهت سعادت حقیقی باشد، فضیلت محسوب می گردد و اگر برخلاف سعادت باشد و باعث شقاوت گردد، رذیلت و بدی شمرده می شود.
- افلاطون در پاسخ به این سؤال که «در چه صورتی یک عمل در جهت سعادت است؟»، می گوید:
- در وجود انسان سه قوه اصلی، فعال هستند.

قوة شهوت که انسان را به سوی لذایذ و امیال مختلف فرامی خواند.

قوة غضب که انسان را در برابر خطرها و موانع دعوت به ایستادگی و عکس‌العمل می کند.

قوة عقل که خوب را از بد تشخیص می دهد و سعادت واقعی را شناسایی می کند.

۱۰- عمل انسان در صورتی در جهت سعادت است که بنا به فرمان و راهنمایی عقل انجام پذیرد، یعنی باید قوة غضب و قوة شهوت، تحت کنترل و حکومت عقل باشند و به گونه ای که عقل آن‌ها را راهنمایی می کند، عمل کنند.

۱۱- افلاطون می گوید: اگر عقل حاکم باشد، قوة شهوت پا از گلیم خود درازتر نمی کند و «خویشتنداری» پیش می گیرد، قوة غضب متصف به «شجاعت» می شود و عقل نیز به صفت «حکمت» می رسد ← برقراری «عدالت» میان قوای عقل و شهوت و غضب در سراسر شخصیت انسان است ← انسانی که آراسته به چهار فضیلت «حکمت»، «خویشتنداری»، «شجاعت» و «عدالت» است، نیک‌بخت است؛ این معیار میان همه انسان‌ها مشترک و ثابت است و گذشت زمان تغییر نمی کند.

ارسطو

ارسطو شاگرد افلاطون، درباره معیار فعل اخلاقی نظری نزدیک به استاد خود دارد.

او معتقد است:

اگر عقل بر قوای دیگر حاکم شود، انسان به اعتدال در میان قوا می رسد و همین اعتدال، عامل سعادت و نیک‌بختی انسان است.

شهوت و غضب همواره در معرض افراط و تفریط هستند اما عقل می تواند مانع افراط و تفریط قوة شهوت و غضب شود.

عقل در شرایطی می تواند مانع افراط و تفریط شود که خودش رشد کرده باشد و به درجات مناسبی از معرفت رسیده باشد تا خودش دچار افراط و تفریط نشود.

اگر قوای وجودی در خط اعتدال باشد، انسان به سعادت می رسد. عقل هر انسانی این اعتدال را درک می کند و آن را به عنوان امری درست می پذیرد.

حد وسط و اعتدال	حالت تفریط	حالت افراط	قوا
حکمت	سفاهت	جربزه	عقل
شجاعت	ترس	تهور	غضب

شَهوت	شَرَه	خمودی	خویشتن‌داری
-------	-------	-------	-------------

جریزه در حکمت ← خروج قوه عقل از اعتدال و رفتن به سوی افراط است. فرد دارای این ویژگی ← پیش از این که بخواهد بیاموزد، به دنبال طرح شبهات و گیر انداختن دیگران است.
شَرَه در حکمت و اخلاق ← افراط در شهوات مختلف است.

کانت

فیلسوف قرن هجدهم آلمان، عقیده دارد که معیار فعل اخلاقی را باید در «وجدان اخلاقی» جستجو کرد.
کانت می‌گوید:

هر انسانی در درون خود حقیقتی به نام وجدان اخلاقی دارد که او را به سوی عمل خیر اخلاقی دعوت می‌کند.
هر کاری که انسان آن را صرفاً برای اطاعت از وجدان خود انجام دهد و هیچ‌گونه هدف و منفعت شخصی در آن نداشته باشد، خیر اخلاقی شمرده می‌شود.
اگر انسان عدل را نه به خاطر تشویق و تمجید دیگران و نه حتی برای رسیدن به سعادت، بلکه فقط بدان جهت که وجدان بدان دعوت می‌کند، انجام دهد، فضیلت شمرده می‌شود.
او می‌گوید: «بر طبق قاعده‌ای عمل کنید که بتوانید اراده کنید که قاعده مزبور قانون کلی و عمومی شود.» مقصود او این است که عمل انسانی باید به‌گونه‌ای باشد که اگر دیگران هم همان کار را در مورد وی انجام دادند، او آن کار را بپسندد و عاملان آن را تحسین کند.

این جمله کانت شهرت فراوانی دارد:

«دو چیز همواره مرا به شگفتی وامی‌دارد: یکی آسمانی که بالای سر ماست، دیگر وجدانی که در درون ما قرار دارد.»

گروه آموزشی عصر

فیلسوفان طبیعت‌گرا

۱- فیلسوفان طبیعت‌گرا و عموم کسانی که بُعد روحی و معنوی را باور ندارند، ریشه‌های فعل اخلاقی را در همان رفتار طبیعی انسان جستجو می‌کنند.

۲- از نظر فیلسوفان طبیعت‌گرا:

انسان مانند سایر موجودات، هر کاری را برای منافع طبیعی خود انجام می‌دهد.

«خوب» و «بد» عناوینی هستند که خود ما به هر کار می‌دهیم، بسته به این که آن کار به سودمان باشد یا به ضررمان باشد.

چون انسان زندگی اجتماعی دارد ناگزیر است منفعت دیگران را نیز رعایت کند، زیرا در غیر این صورت، منفعت خودش نیز حفظ نمی‌شود. بنابراین اولین قانون اخلاقی این است: «آن چه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم بپسند. در این صورت است که می‌توانی با دیگران زیست کنی.»

«توماس هابز» می‌گوید:

«هرگاه انسانی بخواهد در برابر دیگران آزادی زیادی داشته باشد، باید به دیگران هم حق بدهد که در برابر او به همان میزان آزاد باشند.»

بنابراین دیدگاه، انسان از زمانی که دریافته است که نفع او در گرو نفع دیگران است، قواعد اخلاقی را ابداع کرده است.

مثلاً گفته است: باید با دیگران راستگویی پیشه کرد، در امانت نباید خیانت ورزید، باید با دیگران به عدل رفتار نمود و امثال این‌ها.

بر این اساس، اموری مانند صداقت، عدالت و امانت‌داری در واقع ارزش حقیقی ندارند و فضیلت شمرده نمی‌شوند. اما چون این امور برای زندگی اجتماعی ضروری هستند و منفعت افراد، در رعایت آن‌ها است باید آن‌ها را مراعات کرد.

ابن‌سینا

ابن‌سینا و دیگر فلاسفه مسلمان: **گروه آموزشی عصر**

دیدگاهی نزدیک به افلاطون و ارسطو دارند.

عقل را منبع شناخت فضیلت‌ها و رذیلت‌ها می‌دانند. www.my-dars.ir

این فلاسفه عقل را از آن جهت که رفتار خوب و بد انسان را تشخیص می‌دهد، «عقل عملی» می‌نامند.

عقل فضیلت‌هایی مانند عدل، احسان، خویش‌داری و شجاعت را کمالاتی می‌داند که باعث رشد و کمال روح می‌شود؛

مانند آب و غذا و اموری از این قبیل که جسم انسان را رشد می‌دهند.

هر انسانی فضیلت‌ها را دوست دارد و از رذائل اخلاقی مانند ظلم، بخل و ریا‌گریزان است.

این رذائل اخلاقی به روح ضربه می‌رسانند و آن را از کمال باز می‌دارند.

هر انسانی به دنبال کسب فضائل است، زیرا او با کسب این فضائل احساس نشاط و لذت می‌کند و به رضایت درونی

می‌رسد.

فلاسفهٔ مسلمان می‌گویند: اگرچه بشر به فضیلت‌ها علاقه‌مند است و عقل او آن‌ها را زیبا و خوب می‌داند، اما رفتن

به سوی این فضائل و عمل براساس آن‌ها چندان هم آسان نیست، زیرا آن‌ها اعتقاد دارند. انسان دو دسته فعل

دارد:

فعل طبیعی

فعل اخلاقی

فعل طبیعی، برای رسیدن به تمایلات طبیعی و رفع نیازهای طبیعی است. گاه کسب این فضیلت‌ها با منافع و تمایلات

جسمانی انسان در تضاد است؛ در چنین شرایطی اگر تمایلات انسان قوی باشند می‌توانند مانع رسیدن او به

فضیلت‌ها شوند و حتی او را به سوی رذیلت‌ها هدایت کنند.

با توجه به دلایلی که گفته شد فلاسفهٔ مسلمان معتقدند اینکه انسان می‌تواند فضائل و رذائل را بشناسد و حتی به

آن‌ها علاقه بورزد، به تنهایی نمی‌تواند باعث ترک تمایل به کسب فضیلت شود.

به نظر فلاسفهٔ مسلمان علاوه بر این تمایل ذاتی، پشتوانه‌ای دیگر هم لازم است تا هنگام تضاد میان تمایلات

شخصی و فضائل اخلاقی انسان بتواند فضائل را بر تمایلات ترجیح دهد. این پشتوانه به اعتقاد فلاسفهٔ مسلمان

خداست.

فلاسفهٔ مسلمان اعتقاد دارند: اگر خداوند نیز ما را به کسب فضائل ترغیب و از رذائل منع نماید و برای آن‌ها پاداش

و مجازات معین فرماید، میل به فضائل در انسان تقویت می‌شود.

در چنین شرایطی نیز حتی عمل به فضیلت قطعی و حتمی نمی‌شود. چون آن‌ها اعتقاد دارند انسان موجودی مختار و با

تمایلات قوی و شدید است و ممکن است برای رسیدن به آن تمایلات از فرمان خدا هم سرپیچی کند.